



«فدراسیون فوتبال ایران قانونی را بنا می‌گذارد و وقتی تیم‌های فوتبال متضرر شدند قانون خود را فسخ می‌کنند!»



نترس، فرار نکن!
این بابا امروز می‌گیره
فردا ول می‌کنه!!

نترس

کدام اولویت عمومی؟

در حاشیه فضا سازی تبلیغاتی صداوسیما پس از مصاحبه بهزاد نبوی

پیش‌فرض به‌سراغ آن چیزی برویم که طی چنددهه اخیر در رأس مشکلات و ابرچالش‌های کشور قرار داشته‌ و در نقطه کانونی تحولات مانع بزرگ پیش روی کشور در مسیر توسعه بوده است، اینجاست که می‌توان گفت «مسئله» اصلی چیست و اولویت بنیادین کدام است.

بزه‌نم نگارنده هیچ موضوع و مشکلی همسان و هم‌سطح چالش‌ها در سیاست خارجی بر وجوه مختلف و عرصه‌های متنوع و متکثر زندگی عموم مردم طی چنددهه اخیر تأثیرگذار نبوده و سد و مانع پیشرفت کشور نبوده است. از فرهنگ و حوزه آموزش و نشر تا وجوه مختلف اقتصاد و معیشت مردم از معضلات اجتماعی و ازدیاد چالش‌های این عرصه تا قبض و بسط‌های سیاسی همه جا ردیای تحریم و تهدیدات و تحدیدات معطوف به آن جلوه‌گر و اثرگذار بوده است. تا بدان جا که گفته می‌شود ضررهای هنگفت متوجه اقتصاد ایران بابت تحریم‌ها تا ۲ هزار میلیارد دلار نیز تخمین زده می‌شود. حتی در نوبه‌ای حسن روحانی آب خوردن را به تحریم‌ها مرتبط دانست و البته مورد تمسخر و استهزاء رقیب قرار گرفت اما مشخص شد که تحریم‌ها در این عرصه هم تا چه حد اثرگذار هستند و مشکلات آب و برق تا تأمین نیازهای اولیه هرم مارژو هم دخیل در محدودیت‌های چنددهه‌ساله تحریمی است. یا در اولین گفت‌وگوی تلویزیونی رئیس جمهوری با مردم از تریبون صداوسیما هم گفته شد که برای رقم خوردن توسعه ۸ درصدی نیازمند سرمایه‌گذاری ۲۵۰ میلیارد دلاری هستیم که در کشور در بهترین حالت تنها پتانسیل ۱۰۰ میلیارد دلاری داریم و نیازمند جلب و جذب سرمایه‌گذاری خارجی هستیم. این البته بدان معنی نیست که بر کارآمدی و بهینه‌سازی داخلی چشم‌پوشیم و نقش آن را نادیده بگیریم؛ اما بی‌هیچ تعارف و فروگذاری، اگر بخواهیم توسعه پایدار و بهبود شرایط کشور در سپهر عمومی را رقم بزنیم، نیازمند حل و فصل مقولات سیاست خارجی به عنوان مهمترین اولویت و مسئله کشور هستیم و با شعاردارمانی هم نمی‌توان این حقیقت گریزناپذیر را نادیده گرفت. البته، حل و فصل مسائل در حوزه سیاست خارجی هم به معنای نادانگی در برابر قدرت‌های جهانی نیست، بلکه رجوع به شعارهای بنیادین و اصول اولیه توازن‌ساز در رویکرد سیاست خارجی نه شرقی و نه غربی و تکیه و اتکاید و اولویت‌دهی به منافع ملی است که می‌تواند راهگشا باشد. پیوسته‌ها در دیپلماسی عمومی برای همراهی و همدلی و انسجام‌بخشی داخلی در این مسیر یک ضرورت ویژه است و با توجه به تجربه و تخصص دیپلمات‌های برآس کار آمده و نگاه به‌دور از افراط و تفریط آنان می‌توان به‌گره‌گشایی در این عرصه خطیر امیدوار بود.

پیرو انتشار گفت‌وگوی مهندس بهزاد نبوی و اشارات او به اولویت‌های پیش روی دولت برای حل مسائل مبتلابه جامعه و ملت، که توأم با واکنش مجری جنجالی این روزهای صداوسیما شد، یک بار دیگر این بحث به سرفصل موضوعات مورد مذاقه و کنکاش و توجه افکار عمومی بدل شد؛ اینکه «مسئله» و دغدغه اصلی مردم دایر بر چه حوزه و سپهری است و دولت چهاردهم با کدامین نقشه‌راه و اولویت‌بندی باید به سراغ حل و فصل آن رفته و به رتق و فتق امور ملت بپردازد. بی‌گمان نمی‌توان میزان اولویت‌دهی و مطالبه‌گری افکار عمومی پیرامون موضوعات مختلف و متکثر و متنوعی که جامعه دخیل و درگیر آن است، آمایش و صحت‌سنجی دقیق و شاخص‌پذیر کرد و تعیین و ترسیم نمود که مثلاً حجاب یا مقولات فرهنگی اولویت اول یا دغدغه اصلی و شماره یک چند میلیون شهروندان است یا برای کسری بیشتر و کمتر گرانی دغدغه اول است و مثلاً حمل و نقل، بهداشت عمومی یا معضلات اجتماعی در چه رتبه و رسته‌ای از اولویت‌ها قرار می‌گیرد. شاید بهترین پاسخ آن باشد که با حل چه معضل و مشکلی در کدامین حوزه می‌توان دایره شمول گسترده‌تری از چالش‌ها برای جمع متکثرتری از مردم را حل و فصل کرد و آن را بدین‌سان در رأس اولویت‌ها در نقشه راه دولت قرار داد. متخصصان حوزه توسعه در چند دهه اخیر در تقدم و تأخر سپهرهای مختلف در مقوله توسعه یکپارچه و ماندگار و فراگیر بحث‌های بسیار و پردامنه‌ای داشته‌اند و هر کدام از منظر خود در تقدم‌یکی بر دیگری سخن‌ها گفته و ادله فراوان اقامه کرده‌اند اما به جرأت می‌توان گفت هنوز یک پاسخ نهایی و غایی و یک رویه مشخص جمعی برای این سوال پیدا نشده که توسعه در کدام حوزه مقدم بر دیگری است و ساماندهی آن می‌تواند به مثابه یک لوکوموتیو قطار سنگین توسعه در کشور ما را روی ریل پیشرفت قرار دهد...

اما به نظر می‌رسد که از اساس تفکیک یکی از دیگر وجوه مختلف توسعه نه ممکن است و نه مطلوب و اینان چون حلقه‌های درهم‌تنیده، ارتباطات وثیق و ارگانیک با هم دارند و هر کدام در تناسب و تعامل و اختلاط و امتزاج با یکدیگر منجر به پیشرفته توسعه پایدار خواهند شد. حال با این

گذارش‌ها و نحوه اجرای تشریفات و مقررات امری آیین دادرسی کیفری و... هستیم؛ در بسیاری موارد بعد از ارجاع و بررسی چنین پرونده‌هایی در دیوان عالی کشور، مشخص می‌شود که فرآیند شکلی و ماهوی تطبیق موضوع با حکم به صورت قانونی انجام نشده و رای نقض می‌شود. درباره برخی جرائم و به‌ویژه جرایم سیاسی اما به نظر می‌رسد در مواردی احکام صادره در مرحله بدوی درگیر اولویت‌های فرآیندی و برخی مصالح سیاسی می‌شود. به‌طور مثال حکم با هدف ترهیب مرتکب و افرادی که احتمال دارد مرتکب چنین جرمی شوند صادر می‌شود. این احکام در حالی صادر می‌شوند که عمده آن‌ها در مرحله فرجام‌خواهی نقض خواهند شد. در واقع منظور از صدور چنین احکامی اجرای دقیق قانون نبوده و اصول حقوقی به مفهوم واقعی کلمه مدنظر قرار نگرفته است بلکه آنچه مدنظر قرار گرفته جنبه ارعابی و بازدارنده حکم خطاب به افکار عمومی و افرادی است که در معرض ارتکاب آن بزه سیاسی هستند.»

استقلال قضات در دیوان عالی کشور

علی مجتهدزاده، وکیل دادگستری هم درباره صدور قابل تأمل احکام غیرقابل بازگشت مانند احکام سالب حیات در دادگاه‌های بدوی به هم‌میهن می‌گوید: «متأسفانه در دادگاه‌های بدوی برای صدور برخی احکام مانند احکام سالب حیات به میزان کافی حساسیت وجود ندارد و همین موضوع نیز اهمیت کار دیوان عالی کشور را در این خصوص بیشتر می‌کند. در برخی پرونده‌ها مثل پرونده‌های سیاسی معمولاً شعب خاصی در دادگاه‌های بدوی و تجدیدنظر وجود دارند که آراء خود را با دقت کافی براساس موازین حقوقی و رعایت اصل عدالت صادر نمی‌کنند. این نقیصه کم و بیش در دیگر جرائم هم وجود دارد.» او تأکید می‌کند که مجموعه قضات دیوان عالی کشور به واسطه سوابق و جایگاهی که دارند، اینگونه عمل نمی‌کنند؛ یعنی به هر دلیلی استقلال قضات در دیوان عالی کشور بسیار بیشتر است و در نتیجه آراء آنها نیز از نظر موازین حقوقی کیفیت و صحت کاملاً متفاوتی دارد. ایرادی که وجود دارد این است که در دادگاه‌های ما شعب تجدیدنظر هم مانند شعب بدوی در مواردی به‌صورت ویژه و با رویکرد خاص و از پیش تعیین‌شده عمل می‌کنند که البته فراتر از چارچوب‌های قانونی متأثر از ضابطین هستند اما در دیوان عالی کشور هیچ شعبه ویژه‌ای وجود ندارد و امکان اعمال نظر سیاسی و یا اعمال نظر با گرایش‌ها و زاویه نگاه خاص به پرونده‌ها وجود ندارد.»

این حقوقدان در پاسخ به این سؤال که کثرت صدور چنین احکام سنگینی که در دیوان عالی کشور یا به صورت کلی در مرحله فرجام‌خواهی نقض می‌شوند چه هزینه‌هایی را برای دستگاه قضایی به دنبال دارد، اظهار می‌کند: «معتقدم در تمام سطوح دستگاه قضایی کشور، تعداد مقامات قضایی و قضات منصف، عادل و قانون‌مدار بسیار بیشتر از قضاتی است که تحت تأثیر مسائل غیرحقوقی اقدام به صدور رای می‌کنند اما آن عده کمتر به شکلی واضح می‌توانند کل حیثیت بخش‌های کارآمد دستگاه قضایی و کل قوه قضائیه را به خطر بیندازند. کما اینکه بارها دیده‌ام چگونه صدر تا ذیل دستگاه قضایی هزینه برخی از احکام و آراء خاص را می‌دهد؛ آرای که البته بسیاری از آنها به جز اعتبار قانونی، از نظر منطقی هم محل اشکال هستند.» او به تأثیر ضابطان قضایی بر برخی شعب خاص و البته معدود هم اشاره می‌کند: «این موضوع باعث شد در سال‌های اخیر، در مقطعی به جز رئیس دستگاه قضایی حتی مقام رهبری هم درباره این موضوع تذکر بدهند؛ تذکری که در دیدار مقامات قضایی با ایشان در هفته قوه قضائیه در خرداد ۱۴۰۲ مطرح شد. خوب این از ایرادات مهمی است که کل سیستم قضایی کشور را متأثر از خود می‌کند، درحالی که توسط شعب معدودی رخ می‌دهد.» به باور این وکیل دادگستری در کل کشور ما با مشکل بزرگ سرمایه اجتماعی مواجه هستیم درحالی که بخش زیادی از این سرمایه اجتماعی متوجه دستگاه قضایی است و اتفاقاً اینگونه رفتارها و عملکردهای فرسوده‌شده، و چنین رفتارها و قضاوت‌های فراتر از دستگاه قضایی، تأثیر خود را بر کل نظام و سرمایه اجتماعی کشور می‌گذارد.

او درباره علل و آثار دستور اخیر رئیس دیوان عالی کشور مبنی بر ارجاع خارج از نوبت تقاضاهای اعاده دادرسی درباره مجازات‌های سالب حیات، مجازات‌های بدنی، قلع و قمع به شعب دیوان عالی کشور عنوان می‌کند: «اساساً مجازات‌های سخت و برگشت‌ناپذیر به جز ابعاد انسانی، شرعی و قانونی آن که باعث می‌شود دقت بسیار بالایی در قیال آنها لحاظ شود، یک وجه اجتماعی-سیاسی هم دارند و از هر دو زاویه به نظر می‌رسد چنین تصمیمی درباره این دست مجازات‌ها یک ضرورت حتمی است. خصوصاً اینکه در مواردی شاهد بوده‌ام که برخی شعب برای اهدافی غیرحقوقی، بی‌روتار و با دقت بسیار کم اقدام به صدور چنین احکامی می‌کردند. یعنی این احکام را اعمال اعتبارسازی برای خود قرار می‌دادند.» مجتهدزاده اضافه می‌کند: «ایجاد سازوکاری که سرعت عمل در خصوص بازنگری درباره این احکام در دیوان عالی کشور را افزایش دهد و همینطور عامل افزایش دقت در این روند باشد، حتماً می‌تواند در روندی که به آن اشاره شد تأثیر بگذارد و احتمالاً باعث کاهش این دست احکام هم بشود.» او به تبصره ماده ۴۷۸ هم اشاره کرده و می‌گوید: «این تبصره برای دیوان عالی کشور این تکلیف را مشخص کرده که دستور توقف اجرای حکم تا صدور تصمیم نهایی از این نهاد را بدهد اما شاهد هستیم که بسیاری از شعب دیوان چنین اقدامی نمی‌کنند. استدلال بخشی از جامعه حقوقی کشور این است که با توجه به این تبصره صرف ثبت تقاضای اعاده دادرسی در موارد مشخص‌شده، باید مانع اجرای حکم شود. به نظر دستور آقای منتظری می‌تواند این موضوع را شفاف کند؛ به نحوی که قضات دیوان مکلف به عمل به تبصره مذکور شوند. این موضوع برای افرادی که پیگیر پرونده‌هایی هستند که برایشان چنین احکامی صادر شده است، دستاوردی بزرگ است و این دستور هم در جهت حفظ حقوق متهم جای تقدیر دارد. امیدواریم این دستور جنبه عینی و عملی بگیرد و رویه‌ای مشخص در این زمینه اجرا شود.» این حقوقدان همچنین بر اهمیت حمایت از این دستور رئیس دیوان عالی کشور هم تأکید می‌کند: «ما از قضات دیوان عالی کشور توقع داریم که درباره این موضوع نهایت همکاری و مساعدت را با رئیس دیوان عالی کشور داشته باشند و اقدام خوبی صورت بگیرد تا احکام سالب حیات و کلاً احکام برگشت‌ناپذیر اولاً خارج از نوبت به شعب دیوان ارجاع شوند و ثانیاً صرف ارجاع به شعب مانع از اجرای حکم شوند زیرا برای اجرای حکم هیچ‌وقت دیرنیست اما اگر برعکس آن رخ داده و چنین احکامی اجرا شوند، امکان برگشت وجود ندارد.»

گزارش‌ها و نحوه اجرای تشریفات و مقررات امری آیین دادرسی کیفری و... هستیم؛ در بسیاری موارد بعد از ارجاع و بررسی چنین پرونده‌هایی در دیوان عالی کشور، مشخص می‌شود که فرآیند شکلی و ماهوی تطبیق موضوع با حکم به صورت قانونی انجام نشده و رای نقض می‌شود. درباره برخی جرائم و به‌ویژه جرایم سیاسی اما به نظر می‌رسد در مواردی احکام صادره در مرحله بدوی درگیر اولویت‌های فرآیندی و برخی مصالح سیاسی می‌شود. به‌طور مثال حکم با هدف ترهیب مرتکب و افرادی که احتمال دارد مرتکب چنین جرمی شوند صادر می‌شود. این احکام در حالی صادر می‌شوند که عمده آن‌ها در مرحله فرجام‌خواهی نقض خواهند شد. در واقع منظور از صدور چنین احکامی اجرای دقیق قانون نبوده و اصول حقوقی به مفهوم واقعی کلمه مدنظر قرار نگرفته است بلکه آنچه مدنظر قرار گرفته جنبه ارعابی و بازدارنده حکم خطاب به افکار عمومی و افرادی است که در معرض ارتکاب آن بزه سیاسی هستند.»

او به پرونده معترضان ۱۴۰۱ هم اشاره می‌کند و می‌گوید: «در مواردی شاهد اجرای احکام اعدام برای برخی بازداشت‌شدگان بودیم؛ احکامی که بعدها با تحلیل‌های حقوقی دقیق حقوقدان‌هایی مانند دکتر برهانی مشخص شد، دچار نقایض جدی فقهی و حقوقی بوده‌اند. مشکلات آن احکام البته موجب احتیاط افزون‌تر دیوان عالی کشور شد تا به نقض بسیاری از احکام اعدام صادره منتهی شود.» به گفته این استاد حقوق، دلیل دیگر صدور رو به تازید احکام سالب حیات در دادگاه‌های بدوی آن است که اساساً سیاست کیفری در ایران مجرم‌زدا و غالباً به دنبال حذف مجرم است یا تحقیر او به‌گونه‌ای که امکان بازگشت فرد به جامعه فراهم نشود؛ «عمده مجازات‌ها در سیاست کیفری ما مبتنی بر جرح بدنی است مانند اعدام و نقض عضو. بخشی از مجازات‌ها هم جنبه تردیلی دارند یعنی علاوه بر آسیب بدنی، منجر به ایراد آسیب روحی و روانی به فرد هم می‌شوند مانند مجازات‌های شلاق یا اجرای حدود در ملاعام. بنابراین می‌توان گفت این نظام کیفری مجرم‌زداست یعنی یا جسم مجرم را از صفحه روزگار محو می‌کند یا روح و روان او و حتی خانواده‌اش را.» بیات در این باره به تعدد مجازات‌های حبس در قوانین کیفری اشاره کرده و توضیح می‌دهد: «این موضوع حتی درباره دیوان هم صادق است و عملاً منجر به حبس افراد می‌شود مثلاً فرد محکوم به پرداخت ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون تومان می‌شود در شرایطی که مالی هم برای پرداخت ندارد. در چنین شرایطی فرد وفق ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بازداشت و روانه زندان می‌شود. این در حالیست که هدف از اعمال مجازات مجرم‌زدایی نیست بلکه جرم‌زدایی است. یعنی ما فرد را مجازات می‌کنیم تا امکان ارتکاب مجدد جرم را در او به حداقل برسانیم و زمینه بازگشت او را به اجتماع فراهم آوریم.»

او معتقد است به‌رغم تحولاتی که در سال ۱۳۹۲ در قانون مجازات اسلامی رخ داد اما هنوز سیاست کیفری از این منظر ناکارآمد است و انگونه که باید تأثیرگذاری ندارد؛ «در زندان‌ها افراد زیادی محبوس هستند که در حقیقت مجرم به معنای فردی که در نظم اجتماعی یا اخلاق حسنه اخلال ایجاد کرده نیستند اما سیاست کیفری مجرم‌زدا و جرم‌انگاری‌های غیرضروری آنها را روانه زندان کرده است.»

آیا منظور شما از تفسیرهای نادرست حقوقی در دادگاه‌های بدوی این است که قضات این دادگاه‌ها از اطلاعات کمتری برخوردارند و از این حیث تفاوتی میان قضات دادگاه‌های بدوی و قضات دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی کشور وجود دارد که بسیاری از احکام سالب حیات در این مرحله نقض می‌شوند؟ سؤالی که بیات در پاسخ به آن می‌گوید: «نخست آنکه قاعدتاً قضات مراجع تجدیدنظر و دیوان عالی کشور، قضات با تجربه‌تر، متخصص‌تر و باسوادتری هستند و این امری بدیهی است. با این حال در موارد متعددی شاهد بوده‌ام که دیوان عالی کشور هم به اشتباه احکام اعدام را تأیید می‌کند. تأیید احکام در برخی موارد ناآشنایی از اشتباه است یا ذهنیت سیاسی برخی قضات موجب آن است. به بیان دیگر این احتمال وجود دارد که یک اقتضای غیرحقوقی و غیرقانونی بر تفسیر قضایی قاضی تجدیدنظر یا قاضی دیوان عالی کشور غلبه کند. بنابراین در مراجع عالی قضایی و تفسیر قضایی در تطبیق موضوع با حکم ممکن است اشتباه رخ دهد. به این حال به اعتبار تخصص، تجربه و دانش افزون‌تر در مراجع عالی و به‌ویژه دیوان عالی کشور کمتر شاهد اشتباهات فاحش قضایی هستیم. در دیوان عالی کشور حساسیت‌ها نسبت به مجازات اعدام بیشتر و بررسی‌ها دقیق‌تر است، به همین دلیل هم اغلب شاهد نقض احکام اعدام در دیوان عالی کشور هستیم.»

این استاد حقوق به این موضوع هم اشاره می‌کند که کثرت صدور احکام اعدام به لحاظ حقوق بشری نسبت به کشور ما ایجاد حساسیت کرده و این موضوع برای ما قابل دفاع نیست: «قانون‌گذاری کیفری در سطح کلان نسبتی مستقیم با ساختار نظام سیاسی و هنجارهای درونی آن دارد. هر قدر یک ساختار سیاسی دموکراتیک‌تر باشد و بر مفاهیم مبتنی بر حقوق بنیادین انسانی از جمله حق بر حیات، حق بر آزادی بیان و امثال آن منطبق‌تر باشد سیاست کیفری ملایم‌تر، بازدارنده‌تر و بیشتر مبتنی بر جرم‌شناسی روانشناسانه است و سعی بر آن است که فرد بعد از تحمل مدتی محدودیت دوباره به جامعه بازگردد. از طرف دیگر هر قدر نظام سیاسی متصلب‌تر و غیردموکراتیک‌تر باشد، سیاست کیفری آن هم شدیدتر و بیشتر مبتنی بر حبس و حصر و سلب حیات است. البته در ساختارهای آزاد و لیبرال هم مجازات‌های سنگین وجود

